

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره یازدهم - پاییز و زمستان ۱۳۹۳

دکتر روح الله صیادی نژاد (استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان، کاشان، ایران، نویسنده مسؤل)
راضیه نظری (دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان، کاشان، ایران)

نقد رمان «عصفور من الشرق» از نگاه جامعه‌شناسی مکتب فرانکفورت

چکیده

موضوع اجتماعی «انتقاد» در جامعه‌شناسی ادبیات با ظهور مکتب فرانکفورت، شکلی منسجم‌تر و علمی‌تر یافته است. رمان «عصفور من الشرق» که مبتنی بر واقع‌گرایی انتقادی است، با انعکاس هدفمند شرایط جامعه و با انگیزه هشدار نسبت به تغییرات جهان و همچنین ورود «سرمایه‌داری» نگاشته شده است. هدف از پژوهش فوق تبیین رویکرد نویسنده متعهد، «توفیق الحکیم»، در برابر تحولات جامعه است؛ از اینرو چگونگی تبیین دغدغه‌های نویسنده نسبت به تغییرات پیشروی جامعه و همین‌طور نحوه پردازش این دغدغه‌ها با به‌کارگیری شگردهای داستان‌نویسی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این جستار از روش‌های توصیفی و تحلیلی مبتنی بر ماده‌گرایی تاریخی و روان‌شناسی بهره برده‌ایم. دستاورد این پژوهش بیانگر آن است که «توفیق الحکیم» با به‌کارگیری عناصر رمان‌نویسی، توانسته است بحران‌های ناشی از سرمایه‌داری را پیش‌بینی نموده و راه برون‌رفت از آن را بازگشت به هویت اصیل شرقی معرفی نماید.

کلیدواژه‌ها: رمان، جامعه‌شناسی، مکتب فرانکفورت، سرمایه‌داری، بحران.

مقدمه

از منظر جامعه‌شناسی، ادبیات دارای کارکرد و نقشی منحصر به فرد بوده که همچون دیگر عناصر اجتماعی، متأثر از شرایط محیطی و تغییرات آن است و از رهیافت این تاثیر پذیری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۱

پست الکترونیکی: j_rs1359@yahoo.com nazarirazieh76@yahoo.com

است که مفهوم «بازتاب» مورد اهمیت واقع می‌شود؛ از اینرو گفته می‌شود «ادبیات آینه‌ای است از تحولات جامعه در دوره‌های مختلف.» (موسی، ۲۰۰۱: ۵۶)

تصویرسازی در بحث بازتاب جامعه‌شناسی ادبیات اهمیت ویژه‌ای دارد، و «ادیب با مجسم نمودن واقعیت و تفسیر و حکم بر آن بر اساس شناخت و تفسیر مبتنی بر تجربه روانی اش واقعیت را به مخاطب منعکس می‌کند.» (أعرج، ۱۹۹۹م: ۱۱۰) برای دست یافتن به تفسیری اجتماعی و صحیح باید موضوعاتی خاص را مد نظر داشت. رجاء عید در این باره معتقد است «نباید به پدیده‌های ساده پرداخت بلکه باید به روابطی که از کشمکش‌های موجود در جامعه و ارتباط آن‌ها با دوگانگی‌های تاریخی پرده برمی‌دارند، توجه کرد.» (عید، ۲۰۰۰م: ۱۱۷) بنابراین تصویر ساخته شده حاصل اندیشه و واکنش عاطفی هنرمند، نسبت به اموری است که وی توانسته است از ظاهر به عمق و ژرفای آن‌ها نفوذ کند.

در عصر جدید نوع ادبی رمان جایگاه قابل توجهی را به خود اختصاص داده؛ چه آنکه «رمان وابسته‌ترین نوع ادبی به جامعه بوده و می‌توان اذعان داشت تنها گونه‌ای است که جامعه واقعی‌ترین بازتاب را از چهره خود در آن می‌یابد.» (رضوان، ۱۹۹۹: ۵) رمان، افزون بر «انعکاس» هدفمند واقعیات به انتقال کارکردهایی از سطوح فرهنگی، اجتماعی و شخصی مبادرت می‌ورزد و این مهم، تنها از طریق به‌کارگیری «زبان» حاصل می‌شود. در واقع باید گفت: «ارزش‌ها، معیارها، عادت‌ها و سنن (در عرصه رمان) تنها واژگانی هستند که هریک بار مفاهیم نمادینی را در موقعیت‌های مختلف اجتماعی بر عهده دارند. به عنوان مثال به کارگیری واژگانی چون، حلال، حرام در رمان نشان دهنده فرهنگ غیر مادی است.» (شتا، ۱۹۹۸م: ۲۳)

در عصر جدید وبا ظهور مکتب انتقادی فرانکفورت، رمان با آراء جامعه‌شناسی ارتباطی محکم تر یافته است، به عنوان نمونه داستان «عصفور من الشرق» اثری ایدئولوژیک است که در برهه خاصی از تاریخ به عنوان اولین رمان‌های ادبیات عرب نگاشته شد. این اثر در واقع مانیفست نویسنده متعهد آن_توفیق الحکیم_ در برابر تغییرات جهان و تئوری‌های جامعه‌شناسی می‌باشد. در این تحقیق ما در پی آن هستیم تا چهارچوب‌های اجتماعی موجود

در جامعه‌شناسی مکتب فرانکفورت را کشف و چگونگی پردازش ادبی آن‌ها را از سوی نویسنده تبیین نماییم.

روش تحقیق

در جستار پیش رو روش انجام تحقیق، متکی بر یافته‌های تحقیق کتابخانه‌ای است. در این جستار مباحثی را که به عنوان «بحران» مورد پژوهش قرار گرفته است، از کتاب «فرهنگ انتقادی جامعه‌شناسی»، انتخاب و به شیوه‌های توصیفی و تحلیلی، تبیین شده است.

پیشینه تحقیق

با استناد به تحقیقات صورت گرفته تا به حال پژوهش مستقلی درباره موضوع تحلیل انتقادی مبتنی بر مکتب فرانکفورت، در داستان‌های «توفیق الحکیم» صورت نگرفته است. در این جستار، از پژوهش‌هایی که در زبان فارسی مرتبط با موضوع می‌باشند استفاده شده است، که از جمله آن‌ها، می‌توان به مقاله «تحلیل شعر پروین اعتصامی براساس نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی (مکتب فرانکفورت)»، نگاشته شده توسط «مرتضی محسنی» و چاپ شده در نشریه «ادب و زبان فارسی»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۲۲ اشاره کرد. علاوه بر این، در تدوین و افزودن غنای علمی هر چه بیشتر به موضوع از مراجعه و مطالعه پایان‌نامه‌هایی که در این حوزه به رشته نگارش درآمده‌اند، مانند پایان‌نامه «تحلیل اشعار میرزاده عشقی بر اساس نظریه زیباشناسی انتقادی»، که در سال ۱۳۸۸ در دانشگاه مازندران انجام شده است، فروگذاری نشده است. سوال‌هایی که نگارندگان در این تحقیق فرادید خویش قرار می‌دهند به قرار ذیل است:

ویژگی اصلی مکتب فرانکفورت چیست و این ویژگی در رمان «عصفور من الشرق» چگونه تبلور یافته است؟ نوآوری ادبی نویسنده در انعکاس بحران‌های اجتماعی چه جایگاهی دارد؟ آیا «توفیق الحکیم» تنها به انعکاس هدفمند واقعیات اجتماعی اکتفا کرده است؟

مکتب فرانکفورت

تاریخچه شکل‌گیری مکتب «فرانکفورت»، ریشه در دوران بعد از جنگ جهانی دوم دارد. «در پایان قرن ۱۹ بحرانی عمومی اروپا را فرا گرفت. امپراطوری «بیسمارک» که در سال ۱۸۹۰

تاسیس شده بود با کمک قشر فرهنگی، روشنفکران، فیلسوفان و شخصیت های اجتماعی توانست وضعیت خود را تثبیت کند. امپراطوری بعد از جنگ جهانی دوم تبدیل به جمهوری «وایمار» شد. (پیری، ۱۳۸۹: مقدمه) در همین دوران «در سال ۱۹۲۳، و پنج سال بعد از پایان جنگ جهانی اول، مارکسیست جوانی به نام «فلیکس وایل ۱»، با بهره گیری از ثروت پدرش و حمایت دانشگاه فرانکفورت مؤسسه «انسیستوی پژوهش اجتماعی» که بعدها مکتب فرانکفورت نام گرفت را بنا نهاد.» (جمادی، ۱۳۸۵: ۱۲) مکتب فرانکفورت مبتنی بر اندیشه انتقادی است؛ از اینرو لازم می دانیم پاره ای از پژوهش پیشرو را به تعاریف ارائه شده اختصاص داده و نقطه نظرات اندیشمندان در این باب را مورد بررسی قرار دهیم.

«باتامور» مکتب «فرانکفورت» را چنین تعریف کرده است: «دبستان فرانکفورت، یک پدیده پیچیده و سبک تفکر اجتماعی است که در اصل با نظریه انتقادی هماهنگ شده است. اصلی ترین نظریه این مکتب ناظر انتقاد بر فرهنگ بورژوازی و اندیشه روشنفکرانه بود که توسط «هورک هایمر ۲»، «آدرنو ۳» و «مارکوزه ۴» در دهه های ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ مطرح شد.» (حریری اکبری: ۱۳۷۲: ۸) می توان گفت یکی از تفاوت های قابل توجه این مکتب با مکاتب سنتی انتقادی در آن است که «هدف آن پرده بر گرفتن از تضادهای فراوان و بزرگ و کوچک جامعه سرمایه داری معاصر است.» (شادرو، ۱۳۹۰: ۳۵)

چنین به نظر می رسد که در نظام سرمایه داری، هویت انسان دچار چالش شده است؛ از اینرو «مارکوزه ۵» نیز در کتاب «انسان تک ساحتی» به نظام سرمایه داری و جامعه صنعتی آمریکا می تازد و گرفتاری انسان امروز را در شیوه بهره گیری از انسان، طبیعت و سود و تکامل تکنولوژی را به زیان آزادی و خود مختاری بشری می داند و معتقد است: «تکنیک یک واقعیت تاریخی است، واقعیتی که وضع ویژه ای در طبیعت پدید آورده است و زندگی بشر را دگرگون ساخته، تکنیک به همان نسبت که در افزایش و تکامل ابزار تولید همت گماشته، بیهوده به

1. Felix Weil
2. Max Horkheimer
3. Theodor W. Adorno
4. Herbert Marcuse
5. Herbert Marcuse

همه چیزهای جهان نظر سودجویانه افکنده تا آن پایه که واقعیت هستی انسان را در جهان از یاد برده است و او را چون ابزار و وسیله تولید به حساب آورده است.» (مویدی، ۱۳۸۷: ۸) این نقطه نظرات، پرده از این باور اندیشمندان مکتب انتقادی فرانکفورت برمی‌دارد که همه آنان نسبت به جامعه و تغییرات آن نگاهی متعهدانه داشته‌اند.

بی‌شک تحولات سرمایه‌داری هیچ‌گاه در مرزهای کشورهای صنعتی محدود نماند، بلکه همچون هر پدیده اجتماعی دیگری کشورهای شرقی را نیز درگیر کرد. حال که با مفهوم مکتب انتقادی «فرانکفورت» آشنا شدیم، نیک است ابتدا به معرفی رمان «عصفور من الشرق» اثر «توفیق الحکیم» پرداخته و سپس آن‌را از همین دیدگاه اجتماعی انتقادی تحلیل نماییم.

معرفی و چکیده رمان «عصفور من الشرق»

رمان عصفور من الشرق، اثر توفیق الحکیم از پیشگامان نهضت رمان نویسی در ادبیات عربی یک داستان ایدئولوژیک است که با زندگی شخصی نویسنده و تجربیات او بی‌ارتباط نیست. در واقع می‌توان گفت: این اثر نتیجه تحول زندگی توفیق الحکیم است.

به لحاظ تاریخی، «شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ و کشانده شدن مصر به آن و حضور نیروهای بریتانیایی در کشور نتایجی داشت که مهم‌ترین آن‌ها، جهش ناگهانی صنعت و پیدایش طبقه کارگری به معنای واقعی کلمه و بیداری مردم بود، فریادهای اعتراض توده‌ها از گرانی و گرسنگی رفته رفته شکل گرفت و تبدیل به جنبش‌های ملی گردید.» (نجاتی، ۱۳۶۵: ۱۶) جوانی توفیق در اوج این تحولات می‌گذشت.

«توفیق بعد از پایان یافتن تحصیلات دانشگاهی اش در مصر از دانشکده حقوق در سال ۱۹۲۵ جهت ادامه تحصیلات تکمیلی راهی فرانسه می‌شود. هرچند او در آنجا در زمینه حقوق موفقیتی را کسب نمی‌کند، اما فرصتی می‌یابد تا با همه وجود با بهره‌گیری از متون هنری و ادبی روح تشنه خود را از این سرچشمه سیراب گرداند.» (عبدالصبور، ۱۹۹۷: ۱۰۹) او در سال ۱۹۲۸ با کوله‌باری از اندوخته‌هایش از فرهنگ و ادبیات ملل مختلف به مصر بازگشت، مصری که همچنان درگیر کشمکش‌های سیاسی بود. سال‌های دهه‌های ۳۰ و ۴۰ آثار اولیه و ابداعی

«توفیق الحکیم» در زمینه رمان و نمایشنامه نوشته و منتشر شد که عبارتند از «اهل الکهف»، «عوده الروح» و رمان «عصفور من الشرق». (پارسایی، ۱۳۸۹: ۴۴ و ۴۵)

رمان «عصفور من الشرق» داستانی است که حوادث آن در فرانسه و در میانه دو جنگ جهانی می‌گذرد؛ یعنی زمانی که فرانسه همچون دیگر کشورهای اروپایی دوره‌ای از فقر و بیکاری را پشت سر می‌گذاشت. مردم فرانسه، بردگان قرن بیستم بودند؛ چراکه مجبور بودند ساعت‌های بیشماری را در کارخانه‌ها برای تهیه اندک خوراکی، کار کنند. از سویی در این کشور ورشکسته، آمریکایی‌ها به عنوان گردشگر آمد و شد دارند.

قهرمان داستان، «محسن» نام دارد او که فرزند یک قاضی از کار برکنار شده است، به توصیه پدر به فرانسه آمده تا در رشته حقوق تحصیل کند، ولی برخلاف خواست او، «محسن» ادبیات را انتخاب می‌کند. او در فرانسه، احساس‌های غریبی، بهت و تضاد را تجربه می‌کند. وی در ابتدا با خانواده دوست فرانسوی خود «آندره» زندگی می‌کند و بعد از مدتی شیفته «سوزی» می‌شود و تجربه‌ای تلخ را از سر می‌گذراند. هرچه «محسن» از بودن در کنار خانواده «آندره» و «سوزی» احساس از خود بیگانگی و تضاد می‌کند، دوستی او با «ایفانفوتیش» روسی که نماینده گفتمان شکست‌خورده «مارکس» در اروپا می‌باشد، این فرصت را به او می‌دهد که هرچند دیر هنگام، با شرق و دستاوردهای عظیم معنوی اش، بیش از پیش آشنا شود. این رمان زمانی به رشته نگارش درآمده که در مصر و به صورت کلی در شرق، سروصداهای بسیاری از جنبش‌های کارگری عدالتخواه به وجود آمده بود، اما توفیق الحکیم با صحنه‌پردازی، و روایت داستان در فضای اروپایی به خوبی توانسته است، از یک‌سو شکست اینگونه جنبش‌ها را پیش‌بینی کند و از سوی دیگر، ظهور پدیده «سرمایه‌داری» را در جوامع، خبر داده و بحران‌هایی ناشی از آن را، در قالب داستان، به تصویر بکشد. در ادامه به تحلیل پنج نمونه از این بحران‌ها که ناشی از تضاد فرهنگی و فکری میان دو دنیای شرق و غرب می‌باشد، از منظر جامعه‌شناسی مکتب فرانکفورت، می‌پردازیم.

۱- بحران از خودبیگانگی و سرمایه‌داری

از خود بیگانگی یا فرار از هویت، امری است که با تغییر الگوها و ارزش‌های زندگی و تناقض افراد بشر در برابر این تغییرات حاصل می‌شود. نویسنده دو تصویر متفاوت از قهرمان

به نمایش می‌گذارد، تیزبینانه از خود بیگانگی و ریشه‌های آن‌را در جامعه شرقی به تصویر کشیده و با توصیف روحیات مادر «محسن» پرده از یک کشمکش تفکری میان مردم بر می‌دارد. در توصیف مادر «محسن» آمده است: «... کانت طبیعتها متغیره، متناقضه، فهی شجاعه، ومع ذلك تراها خائفه.. وهی رحيمه قاسيه.. قويه ضعيفه.. وهی تحب العظمه الی أبعد الحدود، ولكن العظمه التي لا تكلف صاحبها شيئاً كبيراً، والتي لا تتطلب التضحية، ولا التي تهدد الحياه و لاحتی الارزاق..» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۳۳) در ادبیات، مادر همواره با مفهوم وطن ارتباط تنگاتنگی دارد، بنابراین در این توصیف، مادر می‌تواند نماد نسل سنتی مردم عرب باشد؛ کسانی که همه چیز را در ابتدا و به صورت سطحی می‌بینند، آنان که برای از دست ندادن راحتی خویش، از هر نوع تغییر و تحول سرباز می‌زنند و خواهان یک صدای واحد که همانا سرکوب، محرومیت و سکون است، می‌باشند؛ جامعه‌ای که فردیت فرد را به رسمیت نمی‌شناسد.

اما محسن، رویکرد دیگری دارد: «... کانت مهمته أثناء الثورة تألیف الأغاني الوطنیه التي كان يلحنها هو بنفسه، والتي كان یغنیها زملاؤه_ شباب القاهره_ خلف قضبان السجن بحماس، بینما كان هو لا یحمل سلاحاً غیر سلاح الحماس.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۲۰) او به عنوان نماینده نسل جوان پایگاه اجتماعی تحول‌طلب را دارا بوده که خواهان پایداری در برابر حاکمیت تک‌صدا و سرکوب نهادینه شده می‌باشد و سرانجام، مجبور به ترک وطن می‌شود، ولی ترک وطن کمکی به ثبات شخصیت او نکرده و جامعه جدید شخصیتی سردرگم از او ساخته است.

«توفیق الحکیم» برای به تصویر کشیدن این حالت با تکیه بر رنگ سیاه، به آفرینش تصویر دیداری پرداخته، او «محسن» را در صف تشییع کنندگان جنازه به تصویر می‌کشد: «أسرع محسن إلى اللحاق بالصف، ... فما کاد یتقدم إلیهم فی ملابسہ السوداء؛ حتی حملقوا فیه؛ كأنما هم یتذکرون أو یتساءلون عن هذا الصدیق الحمیم، الذی أتى یشارکهم مصابهم فی ثياب حداد کامله وأعیاهم التذکر.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۱۸) رنگ سیاه لباس القاگر هویت از دست‌رفته و حس از خود بیگانگی است، این نوع حس در میان جمعی از حاضران تشییع کننده به خوبی به تصویر کشیده شده است. زن صاحب‌خانه در توصیف «محسن» که اتاقی را از آنان اجاره کرده، می‌گوید: «إنه فی حجرته.. جالس إلى مکتبه، وطالما یفاجئه المساء.. وکثیراً ما أدخل حجرته فأجد

الظلام مخیما علیه، وهو جالس جامد کالتمثال.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۴۳) کناره‌گیری از دیگران و نشستن در اتاق به معنی عدم توانایی برقراری ارتباط با دیگر افراد خانه است؛ چه‌آنکه قهرمان داستان به یکباره از جامعه خویش و رسوم بومی آن جدا شده و به نوعی غربت اجتماعی دچار شده است و از سوی دیگر تاریکی مطلق، نشان از بی‌هدفی قهرمان داشته، مفهوم از خودبیگانگی را القاء می‌کند.

دیری نمی‌پاید که «محسن» سعی در تطبیق خویشتن خویش با جامعه جدید می‌کند تا بتواند به هویتی نو دست یابد: «..وقد وضع علی رأسه قلنسوه مصریه من الکستور، وفتح أمامه کتاب "الجمهوریه" للفيلسوف أفلاطون و أمسک سکینا جعل یقشر به بصلا.» (همان: ۲۶) در این توصیف سه ویژگی در کنار هم قرار داده شده است؛ کلاه مصری «محسن» اشاره به اصالت او دارد، کتاب فلسفه نماد ایده‌آل‌گرایی قهرمان است، مطالعه این کتاب به همراه پوست‌کندن پیاز به آفرینش «آیرونی نمایشی»^۱ منجر شده است، به طوری که نویسنده سعی می‌کند فاصله حقیقی ایده‌آل‌گرایی و واقعیت را به مخاطب بنمایاند. محسن در حالی آرمانشهر خود را در لابلای آراء فلاسفه غرب جستجو می‌کند که هنوز بدیهی‌ترین و ابتدایی‌ترین نیاز او که همانا غذای جسم می‌باشد، برطرف نشده است و به این ترتیب اندیشه هویت جدید، در حد خیال و آرزو بوده و دغدغه از خودبیگانگی، همچنان در ضمیر ناخودآگاه باقی مانده، به صورت خواب‌های پریشان بروز می‌کند.

یکی از شگردهایی که در رمان برای نشان دادن جنبه‌های واقعی جامعه و همچنین بازنمایی فرایندهای ذهنی اشخاص به کار می‌رود، به کارگیری شگرد «تداعی»^۲ همراه با تکنیک «سیلان ذهن»^۳ می‌باشد.

۱. Dramatic irony، آیرونی نمایشی موقعیتی در یک نمایش یا داستان است که در آن، شخصیت داستانی نادانسته به گونه‌ای عمل می‌کند که ما به وضوح می‌فهمیم کار وی در آن شرایط نادرست است. (آقازینالی، ۱۳۸۷: ۱۱۵)
۲. تداعی تکنیکی است که در آن، یک محرک حسی مانند دیده شدن چیزی یا به مشام رسیدن بویی و... موجب پیدایش مجموعه‌ای از افکار در ذهن شخصیت می‌شود. (پاینده، ۱۳۹۲: ۳۳۶)
۳. سیلان ذهن نیز شکلی از بازنمایی فرایندهای ذهنی شخصیت است که مفاد افکار و احساسات را برای خواننده آشکار می‌کند. (همان: ۱۳۹۲: ۳۵۴)

در طول رمان خاطرات جسته گریخته‌ای، به ذهن «محسن» متبادر می‌شود که هریک به صورت نمادین خبر از یک واقعه می‌دهند. از جمله آنکه، او هنگامی که در کافه مشغول نوشیدن یک نوشیدنی است از رنگ نوشیدنی خوابی را که چندی پیش دیده بود به یاد می‌آورد:

«كان الجو خانقا عصر ذلك اليوم أخذ «محسن» يتأمل لون الشراب الاحمر لحظه، ثم ما لبث أن ارتعد جسمه فجأه... لقد تذكر حلما غامضا رآه الليله الماضيه ... قد يكون كابوسا ..لا.. لم يكن بالضبط كابوسا.. ذلك لأنه لم ير فيه شيئا مزعجا، او شيئا مبالغا فيه ..لقد كانت أحداثه طبيعيه و منطقيه..لقد رأى «محسن» نفسه متهما بجريمه قتل و رأى ضحيتة رجلا يجهل اسمه و شخصيته...» (الحكيم، ۱۹۳۸: ۱۲ و ۱۳)

فضای حاکم بر صحنه خفه کننده معرفی شده است که دلالتگر ناآرامی و تشویش می باشد، این نوع فضا با یادآوری خواب، کاملا هماهنگی دارد. محسن، رؤیایی را به یاد می آورد که ظاهرا هولناک است ولی او منشأ ترس را نمی‌داند و در واقع، با ابهامی پیچیده روبروست؛ وی بی آنکه بداند مرتکب قتل فردی ناشناس شده است، ولی بلافاصله با شک و تردید کابوس بودن این خواب را رد می‌کند و همه وقایع خواب را عادی می‌پندارد. این پرسش شک برانگیز حکایت از آن دارد که او در ناخودآگاه خویش از واقعه‌ای هولناک فرار می‌کند.

اما در پایان رمان که «محسن» تجربیات تلخ خود در فرانسه را مرور می‌کند وقتی که با شوق زاید الوصف «ایفان» برای دیدن شرق مواجه می‌شود، با واگویه‌های خود راز کابوس را برملا می‌سازد:

«مهلا، مهلا أيها الصديق... تلك الانهار التي تريد أن تشرب منها، قد تسممت كلها، فإن الزهد قد ذهب.. كل هذه الافكار الاوروييه قد اصبحت في الشرق مبادئ ثابتة، يؤمن بها الشرقيون إيمانهم...اليوم لا يوجد الشرق. إنما هي غابه على أشجارها قرده، تلبس زى الغرب على غير نظام و لا ترتيب و لا درك.» (الحكيم، ۱۹۳۸: ۱۷۲)

نویسنده در این صحنه از مونولوگ بهره برده است تا با وارد کردن خواننده در قالب شخصیت «محسن» حس فروپاشی را به شکل زنده و مجسم منتقل کند. نویسنده از ایماژ

«أنهار» استفاده کرده است که می‌تواند نماد اندیشه شرق باشد، ولی این نوع اندیشه‌ها دیر زمانی است که مسموم شده‌اند و در عوض اندیشه مصرف‌گرای سرمایه‌داری، جایگزین آن‌ها شده‌اند و از قضا جایگاه محکمی را هم به خود اختصاص داده‌اند. در ادامه محسن از ایماژ «جنگل» برای توصیف جامعه شرقی بهره برده است. «جنگل» در اینجا بی‌نظمی و امور بی‌منطق را یادآوری می‌کند. و میمون‌ها انسان‌هایی هستند که با تقلید کورکورانه چشمه خلاقیت اندیشه را از میان برده‌اند، وقتی خلاقیت ذهن دچار رکود شود به تبع آن پویایی انسان‌ها نیز در زندگی به سستی می‌گراید. در این رمان، افزون بر ایپزودهای ۱ ویژه، نویسنده با اختیار «ضرب‌هنگ کند» که از توصیف جزء به جزء عناصر ساده و حتی تکرار آن‌ها حاصل می‌شود، توانسته است رکود و عدم پویایی را به خواننده نشان دهد. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که نظریه انتقادی، از منظر «هورکهایمر» به معنی «توضیح دقیق و نیز نفی شرایط استثمار و سلطه اندیشه و باورهای نادرست بود و اینکه این نظریه باید بازتابی باشد؛ یعنی هم موقعیت خود را بشناسد و توضیح دهد و هم توانمندی‌های خود را در جهت رهایی روشن کند.» (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۹۵)

«توفیق‌الحکیم» در این اثر هوشمندانه به این نظریه جامه عمل پوشانده، او در قالب داستان، کاستی‌های دنیای سرمایه‌داری را به مخاطب نشان می‌دهد و با انتخاب عنوان مناسب «عصفور من الشرق» و همچنین انتخاب زبان فصیح و خالی از هرگونه لهجه که یادآور قوم‌گرایی، تشنگی و افتراق باشد بر بازگشت به خویشتن و همینطور وحدت، به عنوان راه‌هایی از گرفتاری‌های پیشرو تأکید می‌نماید.

۲- بحران جایگاه خانواده و سرمایه‌داری

از نگاه جامعه‌شناسی، نهاد خانواده کلیت تام و به‌هم بافته‌ای است که در آن، اجزاء تابعی از یکدیگرند و به عنوان هسته اساسی زندگی اجتماعی تلقی می‌شود، خانواده نخستین واحد منسجم نظام اجتماعی است که تا به حال هیچ نهادی نتوانسته است جایگزین آن

۱. episode. اپیزود، غالباً در برگیرنده رخدادی است که بر جنبه‌ای از وجوه ناپیدای شخصیت‌های رمان پرتو می‌افشاند و یا بخشی از پس‌زمینه وقایع رمان را برای خواننده معلوم می‌کند. (پاینده، ۱۳۹۲: ۳۲۳)

شود. (آراسته‌خو، ۱۳۸۱: ۳۴) از اینرو؛ هر تغییری در شرایط جامعه می‌تواند در شکل و حتی کارکرد آن اثرگذار باشد. در گذشته خانواده بسیار گسترده و وظایف متعددی داشت، واز سوی دیگر اختیار بسیاری در اعمال قدرت بر روی اعضاء داشت، به مرور زمان خانواده و وظایف آن محدود شد.

در رمان مورد بحث به خوبی تفاوت خانواده‌های سنتی و جدید در جامعه سرمایه‌داری به تصویر کشیده شده است که برای درک آن ناگزیر هستیم، گفتمانی را که میان هریک از این خانواده‌ها (به عنوان نماینده یک نسل) وجود دارد را شناسایی کنیم و سپس جایگاه خانواده را در نظام سرمایه‌داری شرح دهیم.

«گفتمان، اصطلاحی است که از سوی فیلسوف فرانسوی «میشل فوکو»^۱، برای اشاره به شیوه ای از ادراک جهان پیرامون و توصیف آن به واسطه زبان که نوع خاصی از روابط قدرت را به وجود می‌آورد یا تقویت می‌کند استفاده شده است.» (پاینده، ۱۳۹۲: ۳۶۷ و ۳۶۸) هرگروه اجتماعی، گفتمان مخصوص خود را دارد، در بخشی از رمان، شاهد آن هستیم که نویسنده برای نمایاندن گفتمان‌ها، حس و حال افراد خانواده را نسبت به وقایع رخ داده در جامعه، در فضای خانه به تصویر می‌کشد:

«جلس «محسن» کعاده کل صباح الی مائده المطبخ، فی المنزل الذی یقطنه، أمنا شر البرد القارس فی الطریق... و بین آن و آن یلتفت الی طفل فی الرابعه یرثر و یصیح موجها الی جدته العجوز الواقفه امام النار، تهییئ مرقاً من لحم البقر و هی لاهیة عنه و عما یقول... دقت الساعه الواحده فأسرعت المرأه الی قاعه الاكل..بدا فی الدار شیخ....دخل الرجل المطبخ و مد یدیه الی النار و هو یحادث زوجته فی شئون المعاش بعبارات یقطعها سعال عنیف.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۱۸ و ۳۷)

در رمان با استفاده از شگرد «تلخیص در زمان» حال و هوای یک خانه روستایی در نزدیکی کارخانه به خوبی به تصویر کشیده شده است. در این صحنه کوتاه، مشخص شده است که در

1. Michel Foucault

خانه علاوه بر محسن که مستأجر خانه هست، نوه خانواده نیز همراه پدر بزرگ و مادر بزرگ زندگی می‌کند. بی‌توجهی پیرزن به کودک نشان از فاصله میان نسل‌ها دارد. این خانواده سالمند، نماد سنت‌های گذشته است.

پیرزن در آشپزخانه و در حال طبخ غذا می‌باشد، اما پیرمرد وضعیتی متفاوت دارد؛ او که برای یافتن کار از خانه بیرون رفته، ناامید بازگشته است. نباید از یاد برد که دوران کهن‌سالی، زمان تثبیت زندگی مادی و معنوی هر فرد می‌باشد، اما تصویری که از پیرمرد نمایانده شده نشان دهنده برهم ریختن این ثبات است و او (پیرمرد) نتوانسته است خود را با این تغییرات منطبق سازد؛ به همین جهت می‌توان گفت: سرفه‌های شدید پیرمرد حکایت از مستأصل بودن نسل پیشین در برابر تحولات دارد؛ چه آنکه او خطاب به همسر خویش در توضیح ناکامی‌اش می‌گوید: «الوقت عسیر یا عزیزتی، والمصانع لاترید أن تمنح أمثالنا القوت؛ لأنّ لדיها حاجتها من العمّال.. من اولئك العمّال المساکین.» (همان: ۳۸) نویسنده برای نشان دادن خواست‌ها و جایگاه کنونی نسل گذشته از منظر انتقادی، سعی کرده از تضاد گفتمانی میان دو نسل با استفاده از شگرد «گفتگو» پرده بردارد؛ چرا که، «در رمان و قصه، گفتگو فضاهای اجتماعی و روانی متعدد شخصیت‌ها را که در خودآگاه و ناخودآگاه آنان است بیان می‌کند.» (راغب، ۱۹۹۶: ۱۳۸)

« - أهذا ما قرأته اليوم فی «الأومانیة» یا ابتاه؟

- نعم، أولیس هذا هو الحق؟

- من غیر شک، هذا هو الحق، ولكن ماذا نصنع نحن الفقراء؟

- ینبغی أن تنقص ساعت العمل علی الاقل، حتی تستردوا بعض حریتکم... و حتی نجد

لنا نحن العاطلین_ عملاً و کسباً نسلد به الرمق!

إنک تجهد نفسك فی الكلام یا ابتاه! لقد قلت الحقیقه: نحن عبید القرن العشرين، و متی کان

للعبید حق الاعتراض أو حق الاقتراح؟» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۳۴ و ۳۳)

در به‌کارگیری دیالوگ فوق، دو نسل گذشته و جدید روبروی هم قرار داده شده‌اند که به نوعی «چندصدایی» منجر شده و به این وسیله نویسنده توانسته است واکنش‌های متفاوت جامعه را نسبت به پدیده سرمایه‌داری، در جامعه غربی نشان دهد. دیالوگ فوق، مبتنی بر

پرسش و پاسخ میان پیرمرد و جوان می‌باشد و در آن موارد مهمی از جمله مفهوم «انتظارات آشفته» جالب توجه است؛ بدین ترتیب که با ورود سرمایه‌داری و تغییر پرشتاب ارزش‌ها، پیرمرد که نماینده خانواده سنتی است به خاطر از دست رفتن آرامش، دچار احساس آشفته‌گی و عدم امنیت شده است. سخنان پیرمرد در این گفتگو نشان از آن دارد که اندیشه نسل گذشته مبتنی بر گفتمان «ایده آلیستی» است. این نوع گفتمان «به اصالت اندیشه، معنویت و فکر تاکید دارد.» (آراسته‌خو، ۱۳۸۱: ۲۴۹) از اینرو از شرایط کنونی احساس ناخوشایندی دارد؛ چه آنکه در این شرایط شناخت دقیقی نسبت به جایگاه و حتی آینده خود ندارد.

نقطه مقابل او «آندره»، فرزندش، می‌باشد. او وضعیت کنونی را پذیرفته است و حتی به جایگاه خود (بردگی در جامعه) کاملاً واقف است. این پذیرش جایگاه، حکایت از آن دارد که در جامعه آن روزگار، «تحرك اجتماعی» (به معنی امید و تلاش به منظور ارتقای جایگاه اجتماعی) در میان طبقات فرودست وجود نداشته، به همین جهت؛ نوعی گفتمان مبتنی بر «اگوئیسم^۱» در میان نسل جدید شکل گرفت.

بدیهی است با وجود گفتمان منفعت محور میان نسل جدید، خانواده نیز کارکرد پیشین خود را از دست داده است و نقشی محدودتر را که همانا برآورده کردن نیازهای مادی فرزندان می‌باشد به عهده گرفته است. سپردن فرزند به پدربزرگ و مادر بزرگ در داستان مؤید این سخن است.

۳- بحران قدرت و منزلت انسانی بشر

یکی از انواع واقع‌گرایی ادبی که می‌تواند ارتباط تنگاتنگی با مکتب انتقادی «فرانکفورت» داشته باشد، واقع‌گرایی استنادی است. «در این نوع واقع‌گرایی، توصیف ظواهر حسی و دیداری اهمیت ویژه‌ای دارد و توجه به جنبه روانی جایگاه بعدی را به خود اختصاص داده است.» (عبدالله، ۲۰۰۵: ۲۹۸) «توفیق الحکیم» با استفاده از این شگرد، قدرت را در جامعه

۱. اگوئیسم (Egoism) «نوعی طرز تفکر است که به همه امور از منظر منافع شخصی می‌نگرد.»

(آراسته‌خو، ۱۳۸۱: ۲۰۱)

سرمایه داری به منصفه تصویر و نقد کشانده است. از منظر جامعه‌شناسی، «قدرت، رابطه نامتقارن میان حداقل دو کنشگر است که حاصل چنین رابطه‌ای می‌تواند به دو شکل ظاهر شود؛ نخست وابستگی کامل و پر دوام یکی از کنشگران در رابطه با دیگری و دیگری جنگ تا پایان زندگی میان دو دشمن است.» (نجفی‌زند، ۱۳۸۲: ۶۸)

در داستان مورد تحقیق، شاهد دو نوع قدرت زوال یافته و در حال رشد، می‌باشیم؛ نخست قدرت سوسیالیست که در قالب شخصیت رنجور و بیمار «ایفانوفتیش» روسی، تبلور یافته است که به گرمی از «محسن» استقبال می‌کند: «.. قد دعا الفتی الی حجرته الصغیره الی یقطنها فی احدی دور العمّال فرأی «محسن»، الکتب مکدّسه فی کل مکان. قدّم (ایفان) للفتی قدح الشّای، وجلس هو علی صندوق قدیم من الخشب الابيض.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۸۵)

هریک از توصیفات داستان، مبتنی بر معانی کناری بوده و به طور ضمنی، تصویری روشن از فضا و بستر تاریخی داستان ارائه می‌دهند. اتاق محقر در خانه‌های کارگری نشانگر طبقه اجتماعی «ایفان» می‌باشد، کتاب‌های پراکنده در هر سو متناظر است با نظریه‌های شکست خورده سوسیالیست، در ارتباط با ساختار نوین جهان. این ادعا زمانی کامل می‌شود که به صندوق چوبی، دلالتمندانه نظر افکنیم، از آنجا که در صندوق، اشیاء ارزشمند و قدیمی را نگاه می‌دارند، می‌توان چنین استنباط کرد صندوق چوبی نمادی از تاریخ کهن شرق باشد و رنگ سفید نشانگر گذشته‌ای پرافتخار و پر اقتدار است، اما این صندوق در داستان، به‌عنوان صندلی استفاده شده است، صندلی در بردارنده مفهوم سکون و ایستایی است، می‌توان نتیجه گرفت افتخارات و قدرت کهن دنیای شرق، به حکم ضرورت‌های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی رو به افول و خاموشی گذارده است و در عوض نوع دیگری از قدرت در حال آشکار شدن می‌باشد. نشانه‌های این قدرت را می‌توان در توصیف اتاق میهمان‌خانه‌ای که «محسن» به آنجا نقل مکان کرده است، یافت: «..دخل الفتی حجرته، فألفاها صغیره نظیفه.. کما ألفتی مطبخاً صغیراً ملحقا بالحجره، معداً بأحدث معدات تهیه الطعام، من موقد و فرن صغیر، یشعل بغاز یأتی فی أنانیب، إلی أدوات لشواء اللحم و خزائن لوضع الأوانی.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۷۱)

«فوکو» بر این باور است که «قدرت بر سلسله مراتب استوار است و در ذاتش ناگزیر می‌بایست بر نظم تأکید کند.» (پاینده، ۱۳۹۲: ۷۳) وسایل مرتب، دلالت‌مند آن است که در دنیای مدرن همه امور با نظم اداره می‌شود ولی توضیح دقیق اجزاء «مطبخ» و حتی مدرن بودن ابزارهای موجود در آن از منظر تفکر انتقادی فرانکفورت، دلالت بر آن دارد که در دنیای جدید، قدرت در جهت ارزش‌گذاری بر مصرف‌گرایی انسان‌ها اعمال می‌شود.

پرواضح است، در جامعه‌ای که مبتنی بر تمدن کار باشد، اگوئیسم به عنوان پس‌زمینه کنش اجتماعی قرار گرفته و نهادینه می‌شود. در رمان مورد تحقیق، نویسنده با استفاده از واقع‌گرایی استنادی که حاصل ایجاد صحنه‌های رودرویی شخصیت‌های داستان _ «آندره» و «محسن» _ و توصیف ظاهری «محسن» می‌باشد، توانسته است تقابل جهان‌بینی‌های متفاوت جوامع پیشاسرمایه‌داری و سرمایه‌داری را به تصویر بکشد و از سوی دیگر رویکردهای «محسن» در برابر این قدرت مورد بررسی قرار گیرد. در اولین برخورد این دو شخصیت، «آندره» از «محسن» پول مطالبه می‌کند:

«آراهن مائه فرنک؟» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۱۲) در صحنه بعدی «آندره» از «محسن» می‌خواهد تا او را در مراسم تشییع جنازه همراهی کند که با بی‌ رغبتی محسن به این درخواست مواجه می‌شود:

«..هلم معی لتشییع جنازه زوج بنت شارل.

محسن: و ماذاذنبی أنا؟

ذنبک أنك صدیقی فلتتحمل ما أتحمّل.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۱۴) او گاهی به خواسته خود می‌رسد: «..ابتسم آندریه؛ آخر الامر؛ من حیث ابتسامه من یقول فی نفسه أن معی الآن مفتاح قیاده.» (همان: ۱۵) نمونه‌های یافت شده از منظر تفکر انتقادی، بر این مهم اشاره دارند که در جامعه سرمایه‌داری، مناسبات میان انسان‌ها از سرشت مختص به انسانیت مستقل شده و جایگاه بشر به صورت عددی انتزاعی در جهت کسب حداکثری منافع تقلیل یافته است؛ از اینروست که دخترک بلیط فروش؛ سوزی، وقتی که از حس کنجکاو و محبت «محسن» نسبت به خود

آگاه می‌شود، در اولین دیالوگ، او را مشتری خطاب می‌کند: «إن لم أخطئ الظن، فأنت يا سیدی زبونی!»

نعم، أنا هو زبونك الدائم.. ولی الشرف أن أكون كذلك. «الحکیم، ۱۹۳۸: ۷۴) در این دیالوگ «سوزی» به عنوان نمادی از قدرت و استقلال معرفی شده و «محسن» در قالب شخصیت وابسته و نیازمند نمایانده شده است، این وابستگی با استقراض محسن از «سوزی» به اوج خود می‌رسد و آندره در واکنش به آن می‌گوید: «...إن عهدی بالمحبین أن يظهر و دائماً أمام الفتيات بمظهر النعمه و اليسر و الرخاء، و أن يكونوا هم على الاقل الدائنين وقت الاقتضاء، ولكنك قد عكست الوضع، أصبحت مدینا لفاتنك بكل شیء؛ أي بالقلب و بفاتوره الحساب.» (همان: ۹۲)

اما «محسن» تعلقی به این جامعه جدید ندارد: «إنه يعرف نفسه، فهو كصندوق مغفل، غیر مطعم بذهب و لا بفضه، غیر موشی بألوان و برسوم.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۶۴) او برای اثبات وجود خویش نیازی به تثبیت جایگاه سرمایه‌داری خود ندارد، او از تباری است که همیشه در برابر اعمال قدرت دشمنان ایستادگی کرده است: «رأی جندياً بريطانياً.. و قد لمحہ الثوار، فأحاطوا به و ضربه واحد منهم بقضيب من حديد على رأسه، فشجها و وقع صريعاً.» (همان: ۲۰) در این صحنه کشته شدن سرباز انگلیسی می‌تواند دلالت بر شکست استعمارگران در میدان کارزار باشد. «محسن» با تاسی به چنین روحیه دشمن ستیزانه‌ای، سعی دارد در دنیای نوین، با رفتارهای به ظاهر غیرعادی، از غرق شدن در فرهنگ غربی خودداری کند و در برابر منطق پراگماتیستی^۱ حاکم بر جامعه، ایستادگی کند: «جرمین: من غیر شک، لاسبب عندی لفشل «محسن» غیر أنه خیالی أكثر مما ینبغی؛ والمرأه لا تقنع بالخیال، بل بالحقیقه...»

محسن: واین الحقیقه؟

جرمین: إنها تشتري بالثمن.. عشرون فرنکا فقط..

محسن: لن أقدم شيئاً زهيدا من هذه الأشياء! «همان: ۴۹ و ۵۰)

۱. نگرش مبتنی بر مصلحت‌بینی عملی.

در این گفتگو ایده آل گرایی «محسن» به عنوان خیال‌پردازی تلقی شده است، و از سوی دیگر هدیه ارزان قیمت برای «محسن» غیر قابل درک است؛ به همین جهت همه سعی خود را به کار می‌بندد تا هدیه‌ای درخور، تهیه کند: «...ثم دخل الحانوت لوقته و ابتاع الببغاء و خرج حاملا قفصا، و مشى به مشيه المنتصر الذى ظفر بضالته! ولكنه لم يسر خطوات فى الطريق، حتى وجد القفص الذى فى يده قد تبعه القطط و الكلاب الضاله... و خشى أن يجتمع حوله العاطلون و الصغار، فاستأجر سيره حملته مع الهديه الى الفندق.» (الحکيم، ۱۹۳۸: ۹۵)

کمال گرایی «محسن» باعث شد که او در پی تهیه یک هدیه متفاوت از آنچه که در عرف جامعه مرسوم است، باشد. طوطی سخن‌گو، از نظر محسن، ماندگارترین هدیه است، اما صحنه احاطه شدن قفص طوطی در خیابان، توسط گروهی از حیوانات ولگرد، بر این موضوع دلالت دارد که این نوع هنجارشکنی او در جامعه سرمایه‌داری، نه تنها مورد استقبال قرار نگرفته بلکه محکوم به فنا می‌باشد؛ به همین خاطر «محسن» سعی می‌کند با ماشین صحنه را زودتر ترک کند. عدم استقبال از هنجارشکنی در پایان داستان نیز مورد تاکید قرار می‌گیرد، زمانی که «سوزی» در پاسخ به سوال «محسن» درباره طوطی می‌گوید: «إنه ليس عندى الآن، فإن امر طعامه و شرابه و الاتفات اليه؛ لما يحتاج الى وقت، لا استطيع أن أكرسه له، فسمحت لنفسي أن اهديه الى حارسه المقاصير.» (الحکيم، ۱۹۳۸: ۱۵۳)

از توضیحات پیشین، چنین برداشت می‌شود که «محسن»، هیچ‌گاه پذیرای ظلم نبوده، از دیگر مشخصه‌های او اهل تعقل بودن و نوع دوستی است. بنابراین «محسن» به عنوان یکی از کنشگران در مناسبات قدرت آگاهانه رابطه دوم؛ یعنی مبارزه طولانی مدت را برگزیده است، هر چند که در این زمینه چندان موفق نبود. از سوی دیگر، می‌توان چنین برداشت کرد که میان «آندره»، «محسن»، «جرمین» و «سوزی»، هرگز زبان مشترکی شکل نگرفت، به همین جهت در تمام اظهار نظرات و صحبت‌های میان آن‌ها، تنها ضمیر اول شخص مفرد است که کاربرد دارد.

۴- بحران اعتبار اجتماعی و سرمایه‌داری

انسان‌ها برای آنکه در جامعه مقبولیت کسب کنند ناگزیر هستند تا به اعتبار اجتماعی دست یابند. بی‌شک قدرت یافتن نظام سرمایه‌داری باعث شد تا مجموعه‌ای از ارزش‌ها جایگزین

ارزش‌های پیشین شده و تعریف جدیدی را از مفهوم «اعتبار اجتماعی» ارائه می‌دهد. در داستان عصفور من الشرق «توفیق الحکیم» با هوشمندی بسیار این تغییرات و عکس‌العمل شخصیت‌ها را در مقابل آن به تصویر کشیده است.

او در ابتدای داستان از خیال‌پردازی محسن پرده بر می‌دارد: «أني أتخيل نفسي الآن في المسجد بحی السیده زینب» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۱۳) در این عبارت نویسنده با کاربرد مونولوگ، میان خویش (راوی) و قهرمان داستان اتحاد ایجاد کرده است و از سوی دیگر انتخاب واژه «السیده زینب» تعلق خاطر قهرمان «راوی» را به فضایل و ارزش‌های والای اخلاقی به عنوان یکی از معیارهای دستیابی اعتبار اجتماعی نشان می‌دهد. نکته جالب توجه دیگر، آن است که قهرمان از فعل «أتخيل» بهره برده است که نشان می‌دهد نویسنده در پی در یکسان‌سازی دو مکان بوده؛ به همین جهت با واکنش قاطع آندره روبرو می‌شود: «کفی تخيلاً!» (همان) این نفي ناظر بر بی‌اهمیتی مقدسات می‌باشد.

در صحنه دیگر، «محسن» از اینکه در مراسم تدفین، تنها و به‌اجبار «آندره»، در کلیسا حاضر شده به وی اعتراض می‌کند: «أني لن أغتفر لك هذا التهاون منك... أنك كنت تعرف أنني داخل الحرم المقدس و لا تقول لي حتى أعد نفسي. فابتسم آندره و قال: أيتها العصفور الشرقي! تعد نفسك لدخول الكنيسة ما معنى هذا؟ أنا ندخلها كما ندخل القهوة.. أي فرق؟» (همان: ۲۲) این دیالوگ، بیانگر از بین رفتن ارزش‌های دینی در جامعه صنعتی است. افزون بر ارزش‌های دینی، اندیشه نیز رو به افول گذارده است.

برای درک این موضوع، نویسنده به شکل فزاینده‌ای از توصیف‌گرینشی مکان بهره برده است؛ یعنی در بیان ویژگی‌های مکان، تنها به ذکر اموری پرداخته است که مطابق با هدف داستان می‌باشد؛ از اینرو در توصیف کافه چنین می‌آورد: «...هی ملتقى أهل الفن: من المصورين و المثالين و شعراء و هی من أجل ذلك أصبحت ذات شهرة و صيت، و هبط في ذلك العام سعر الفرنك الفرنسي، فهبط باريس سائحون كثيرون، أغلبهم من الأمريكان، انتشروا كالدباب في كل مكان.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۱۹)

در این توصیف، ذکر توضیحاتی حائز اهمیت است؛ نخست آنکه این مکان، جایی برای گردهم‌آیی اندیشمندان طراحان، شعراء و... معرفی شده؛ یعنی قشر فرهیخته جامعه، ولی نویسنده با طرح مسئله سقوط ارزش پول فرانسه و هجوم یکباره گردشگران آمریکایی به این مکان، افول اندیشه را بیان می‌کند، خصوصاً از منظر انتقادی فرانکفورت، تشبیه گردشگران به «مگس‌ها» متناظر است با شیوع غیر قابل کنترل افول ارزش والای اندیشه، اما این پایان ماجرا نیست؛ چه‌آنکه ورود بی حد و حصر سرمایه‌داری ارزش‌های جدیدی را به عنوان معیارهای اعتبار اجتماعی در بر دارد.

در پیروزی که محسن در اپرا شرکت می‌کند، به خوبی رابطه این دو، عکس‌العمل و در نهایت احساس محسن از این رابطه، به نمایش گذاشته شده است: «لا يعلم أن ذلک یستلزم لبس ثياب السهرة الرسمية..... رأی آخر الأمر أن یلجأ الی الحیله؛ فاشتری صدر قمیص أبيض منشی، ربطه علی صدره رباطا وثیقاً..... و حان الوقت، و دخل محسن «الاورا».....فما تمالک أن وقف مشدوها: أی عظمه... لکأنما جاء القوم_ و أكثرهم من سراه الأمريکان الی هذا المكان_ یتساجلون الغنی و السعه و کبرياء المال، أكثر مما یلتمسون لذه التطهر و الخضوع فی حضره الفن.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۲۲)

در این صحنه دو مورد قابل توجه است؛ نخست آنکه محسن وارد جایگاه غربی می‌شود که از آداب شرکت در آن، آگاهی ندارد؛ از اینرو مجبور می‌شود با تمسک به روش مضحکی، خود را شبیه به دیگر مهمانان حاضر، سازد. او سعی می‌کند پیشبند لباس را محکم ببندد تا این ناهمگونی را از نگاه حاضران کتمان سازد. دیری نمی‌پاید که وارد سالن می‌شود و حس غربیگی ناشی از تضاد، با دیدن امواج نور، بیش از پیش تقویت می‌شود. نویسنده توانسته است با استفاده از خلق تصویر دیداری به کمک نورهای خیره کننده، مفهوم سطحی‌نگری را به طور ضمنی، به عنوان یکی از معیارهای اعتبار اجتماعی معرفی کند. دومین نکته، آن است که حاضران در سالن، آمریکایی‌های نوکیسه هستند که به واسطه ثروتشان به چنین جایی گام نهاده‌اند.

به عبارتی دیگر وصف این صحنه متناظر است با اینکه نوکیسگان آمریکایی به واسطه قدرتشان که از ثروت آن‌ها نشأت می‌گیرد به مجلس اوپرا که خاص بزرگان اهل هنر است گام نهاده‌اند. و محسن از آنجا که ثروتی ندارد در میان این جمع، جایگاه و در نتیجه اعتباری نیز ندارد، هر چند که با تقلید از آنان سعی می‌کند دست‌کم در ظاهر شبیه به آنان باشد، ولی در نهایت تلاش او بی‌نتیجه می‌ماند:

«صعد» محسن» سلم «الابرا» المشهور وهو يتصبب خجلا بين الصاعدین من اصحاب (الفراء) السمین و..... و إن هذا السلم الشهير يأنف من حملة و قد مرت علیه السنون و هو يحمل الجاه و المال فی العالم قاطبه..... فلیس ببعید أن یغضب السلم فی هذا اللحظه و یزلزل بـ«محسن» صائحا: «لم یبق علی آخر الزمان إلا أن یطأنی، بنعله القديم، مثل هذا الصعلوک القادم من الشرق!... و تصور محسن أن خیوطه قد تحل لسبب من الاسباب، فیسقط الصدر المنشی علی الرخام.... فتکون تلك الفضیحه. کانت لیه أحس فیها الحرج و المذله.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۲۲ و ۲۳)

«پلکان»، در این صحنه نمادی از «مسیر ارتباط» می‌باشد. محسن به سختی از «پلکان» بالا می‌رود، این دشواری و احساس شرم از دو ناحیه صادر می‌شود؛ نخست بودن در میان حاضران مرفه و دیگر، حضور در مکان اپرا است. او می‌داند که این محل از دیرباز به ثروتمندان تعلق داشته است؛ از اینرو با استفاده از تکنیک «جان‌بخشی» پلکان را چون موجودی زنده می‌پندارد که از پذیرفتن او ابا دارد.

از منظر جامعه‌شناسی مکتب فرانکفورت می‌توان چنین توجیه کرد که «محسن» از آنجا که نشانه‌های شرقی بودن را که همانا نوع جهان‌بینی زاهدانه اوست، به همراه دارد، نمی‌تواند در این جمع جایگاهی برای خود به دست آورد و با دیگران ارتباط برقرار کند، و از سوی دیگر، از باز شدن نخ‌های پیشبندی که پیش‌تر آن را محکم بسته بود بسیار هراس دارد؛ چه اینکه او از فاش شدن هویت حقیقی‌اش و آشکاری تضاد میان خود و جامعه فعلی، وحشت دارد. این مراسم باشکوه تنها ملال و سرخوردگی را برایش باقی گذاشت.

۵- بحران جامعه‌پذیری و سرمایه‌داری

«جامعه‌پذیری فرایندی است که در آن کودک انسان به یک عضو شایسته جامعه تبدیل می‌شود.» (نجفی‌زند، ۱۳۸۲: ۹۹) این روند همواره در گرو آگاهی اجتماعی بوده است. بدیهی است

با تغییر شرایط جامعه و به تبع آن ارزش‌ها، ملاک‌های جامعه‌پذیری نیز تفاوت خواهد کرد. در رمان «عصفور من الشرق» تاثیر تغییرات جامعه و نحوه جامعه‌پذیری مدرن، به خوبی نشان داده شده است. به عنوان مثال یکی از مسائل چالش برانگیز خانواده «مدرسه» معرفی شده است:

«ینبغی أن تذكّر أن ولدیک «اندریه» و «مارسی» لن یستطیعا بعد الیوم إمدادنا بالمال؛ فقد اعترم «اندریه» الحاق «جانو» بمدرسه داخلیه، کذلک «مارسیل» یتکلف الباهظ من المال منذ عام فی الانفاق علی تعلیم «جیزیل!» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۳۸)

در گفتگوی فوق که میان پیرزن و پیرمرد صاحبخانه صورت گرفته، پیرزن تأکید دارد که فرزندانشان به خاطر هزینه مدرسه نوه‌ها دیگر نمی‌توانند کمک‌حال آنان باشند، در این سخنان مسئله تعلیم و تربیت که به ساحت خرد انسان مربوط می‌باشد با موضوع هزینه‌های گزاف گره خورده است، اهمیت این موضوع زمانی بیشتر می‌شود که رفتار کودک (جانو) در ازای ابراز محبت هم‌نوع خود، در میهمانی مورد نقد قرار می‌گیرد:

جانو.. ألا تقول شیئا؟

فالتفت الطفل الی جدته فی سداجه:

أقول ماذا؟

تقول ماذا؟.. تقول ما یقول الناس، عندما یتقبلون شیئا من الغیر؟

ماذا یقول الناس؟

یقولون. شکرًا... ثم التفتت الی والدی الطفل فی فنوط: لم یبق لی جلد علی تهذیب هذا الغلام.

فأجاب اندریه فی غیر اکترات: و هل تظنن أن هذا من عملنا نحن؟ هذا من عمل المدرسه، اما نحن فلدینا عمل آخر کما تعلمین. (الحکیم، ۱۹۳۸: ۳۶ و ۳۷)

در این گفتگوها سخن از «مدرسه» به عنوان یک پدیده نوظهور در واقعیت اجتماعی به میان آمده است. و به ظاهر نشان از ایجاد «عدالت آموزشی» دارد، اما از سوی دیگر این پدیده سعی دارد نقش خانواده را در امر تربیت و پرورش نیز به عهده گرفته و افراد تحت یک شیوه واحد آموزشی، قرار گیرند.

به سخن دیگر، می‌توان گفت: باورود «مدرسه» میان تعلیم و تربیت تضادی معنادار به وجود آمد: «العلم علما: العلم الظاهر و العلم الخفی و إن أروبا حتی الیوم طفله تبعث تحت اقدام ذلك العلم الخفی... أما العلم الظاهر وحده فهو کل میدانها، الا أن طاقه الآله المفکره محدوده... و تلك لیس لها من الدقه ما یقتنص، غیر الظواهر التافهه.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۱۸۷)

سخنان «ایفان» از منظر مکتب فرانکفورت مؤید این باور است که «عدالت مدرسه‌ای از زمان جنگ جهانی دوم در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته، برحسب فرصت‌های دسترسی و ضوابط ارزشیابی، افزایش یافت و همچنین گسترش نظام آموزشی به نحو فزاینده‌ای از تغییرات نظام شغلی و حرفه‌ای استقلال می‌یابد.» (چاوشیان، ۱۳۹۰: ۴۴۷) از جمله این ضوابط، داشتن خرد ابزاری است که می‌توان آن را در سخنان «ایفان» دریافت کرد: «..أنا من العمال و من الفقراء، لكن لی من سوء الحظ رأس یفکر؛ إتی أعرف أن وعود أديان «الغرب» الجدید كلها... إن هی إلیا تغیر بالعمال والفقراء..» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۸۹)

در این عبارات، به جایگاه خرد و عقلانیت انسان مدرنیته که از جمله مباحث چالشی مکتب فرانکفورت است، پرداخته شده. «منطقی که از دوران مدرنیته حاکم شده، روندی است که طی عصر روشنگری و سلطه نظم نوین بورژوازی شکل گرفته است و خرد عقلانیت به خرد ابزاری برای حفظ سرمایه‌داری و نه رهایی انسان مبدل شده است. خرد ابزاری را می‌توان خرد سلطه نامید.» (شادرو، ۱۳۹۰: ۹ و ۱۰)

شخصیت «ایفان»، نماد خرد عقلانی است که از ابتدا بر تفاوت و عدم سازگاری خویش با جامعه جدید، واقف بوده و هیچ‌گاه سعی نکرد که خود را با چنین جامعه‌ای تطبیق دهد: «أنی دائما وحدی فی الحیاه.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۸۳) او با این سخن، بر این نکته تأکید کرده است که در دنیای مدرن خرد عقلانی از آنجا که سودآور نیست محکوم به انزوا و فراموشی است.

از منظر جامعه‌شناسی فرانکفورت، «کارخانه» در رمان، نماد جامعه حرفه‌ای است که دو شرط «ماکس وبر»^۱ را در تضمین سودآوری دارا می‌باشد: «شرط اول آن است که کارکنان با

1. Max Weber. یک حقوقدان، سیاستمدار، تاریخدان، جامعه‌شناس و استاد اقتصاد سیاسی بود که به گونه‌ای ژرف

نظریه اجتماعی و جامعه‌شناسی را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار داد.

صلاحیتی، توسط نظام آموزشی، تربیت شده‌اند. شرط دوم، ناظر بر آن است که کارگران، حقوق‌بگیر هستند؛ یعنی حق مالکیت از آن‌ها سلب شده است.» (نیک‌گهر، ۱۳۸۵: ۶۰۲)

از سوی دیگر، نباید از این مهم نیز غافل شویم که نگاه فایده‌انگار^۱ که از شرایط جامعه‌پذیری می‌باشد، باعث رشد فردگرایی می‌شود، آنچه که از رفتار پیرمرد هویدا می‌باشد: «صدقت! لیس لنا إذن من مورد إلا... و التفت یمنه و یسره باحثاً عن «محسن» بعینین خابیتین تحت المنظار.» او پذیرفته است که دیگر نمی‌تواند از کسی انتظار کمک داشته باشد، از سوی دیگر وجود او (به‌عنوان کارگر) برای نظام سرمایه‌داری مقرون به‌صرفه نیست، بنابراین تنها راه ادامه حیات را در شرایط جدید زندگی، ماندن «محسن» می‌داند.

ترویج جزءنگری و در نهایت محدود شدن خلاقیت‌ها از دیگر نتایج نگاه فایده‌انگار محسوب می‌گردند، این امر را می‌توان در واپسین گله‌های «ایفان» یافت: «إن نظام تقسیم العمل قد أدى الی أن صنع الدبوس الواحد اصبح محتاجا الی ثمان عشر عملیه مختلفه... ومعنی هذا أن العامل لم تبق له تلك اللذة الفنیه القدیمة... و اصبح الآن شأنه شأن المخرطه أو المطرقة أو المنشار.» (الحکیم، ۱۹۳۸: ۱۵۷)

در این عبارات، پدیده «افتراق» در جامعه سرمایه‌داری منفعت‌محور، به خوبی نشان داده شده است. این کلیدواژه ناظر بر این اصل مهم است که پایگاه‌های اجتماعی افراد، با پدیده تقسیم کار ارتباط تنگاتنگی دارد.

نتیجه

از آنچه در مقاله آمد، نتایج زیر حاصل می‌گردد:

- ۱- رمان «عصفور من الشرق» یک اثر متعهد ادبی است؛ زیرا بیانگر توجه نویسنده به ارزش‌های انسانی بوده و دغدغه‌های انتقادی او را نسبت به بحران‌های ارزش‌ها نشان می‌دهد.
- ۲- این اثر عرصه نمایش واقعیات روابط متقابل انسان و محیط اجتماعی است و قهرمان آن «محسن» قربانی شکاف میان آرمان و واقعیات جامعه می‌باشد. نویسنده با استفاده از عناصر

1. utilitarise

داستان‌نویسی توانسته است در خلق اثر اجتماعی ادبی افزون بر نوآوری، راهکار بازگشت به خویشتن در برابر معضلات، معرفی می‌کند.

۳- سرمایه‌داری از واقعیات نوین قرن بیستم بود، ورود و گسترش سرمایه‌داری در دنیا تغییرات اساسی را به وجود آورد که انواع بحران‌ها و تضادها را نیز شامل می‌شد. در رمان، فرانسه به عنوان نماد تضادهای سرمایه‌داری انتخاب شده و سعی شده است با بهره‌گیری از شیوه‌های داستان‌نویسی، اصلی‌ترین ویژگی مکتب فرانکفورت که همانا پرده بر گرفتن از تضادهای جامعه سرمایه‌داری است منعکس گردد.

۴- یکی از بحران‌های سرمایه‌داری از خودبیگانگی است. در رمان با استفاده از شگردهای تداعی، سیلان ذهن و همچنین نمادها نویسنده توانسته است به این اصل مهم اشاره کند که از خود بیگانگی نه از روی عمد بلکه با غفلت نسبت به ارزش‌ها روی داده است.

۵- از دیگر پیامدهای سرمایه‌داری تغییر گفتمان موجود در جامعه از عدالتخواهی ایده‌یستی به نگرش اگوئیستی است که بر اساس آن افراد تنها منافع شخصی را معیار عمل قرار می‌دهند. در داستان این تغییر نگرش با استفاده از شگرد دیالوگ به نمایش گذاشته شده است.

۶- نویسنده توانسته است با استفاده از واقع‌گرایی استنادی که در داستان مبتنی بر توصیف رفتار و ظاهر شخصیت‌ها می‌باشد رویکردهای متفاوت دو جامعه پیشاسرمایه‌داری و سرمایه‌داری را نسبت به انسان نشان دهد.

۷- در رمان با به کارگیری عناصر مکانی چون «پرا» و «پلکان» مسئله معیار اعتبار اجتماعی در جامعه سرمایه‌داری به خوبی نشان داده شده است، احساس ترس محسن از شناسایی شدن در چنین مکانی اوج تضاد او را با اندیشه سرمایه‌داری نشان می‌دهد.

۸- واپسین پیامد مورد بررسی مسئله عدالت آموزشی است. «مدرسه» در داستان نماد عدالت آموزشی است که در واقع با آموزش‌های یکسان هدف وابسته کردن افراد شغل‌های خرد، سلب مالکیت و محدود کردن قدرت خلاقیت آن‌ها را در پی دارد.

کتابنامه

منابع عربی

- أعرج، خالد، فی تأویل خطاب النقد الادبی الاجتماعی، حلب: عبدالمنعم، ط ۱، ۱۹۹۹م.
- الحکیم، توفیق، عصفور من الشرق، القاہرہ: دارمصر للطباعہ، ۱۹۳۸م.
- راغب، نبیل، موسوعه الابداع الادبی، مصر: الشركه العالمیه للنشر، لونیجان، ط ۱، ۱۹۹۶م.
- رضوان، عبدالله، دراسه فی سوسیولوجیا الروایه العربیہ الرئی، عمان، دارالیاזורی العلمیه للنشر و التوزیع، ۱۹۹۹م.
- شتا، سیدعلی، علم الاجتماع اللغوی، اسکندریه: مرکز الاسکندریه لکتاب، ۱۹۹۸م.
- عبدالصبور، صلاح، ماذا یقی منهم للتاریخ. دراسات فی أدب: طه حسین، توفیق الحکیم، قاہرہ: الهیئہ المصریہ العامه للکتاب، ۱۹۹۷م.
- عبدالله، محمدحسن، الواقعیه فی الروایه العربیہ، الهیئہ المصریہ العامه للکتاب، ۲۰۰۵.
- عید، رجاء، فلسفه الالتزام فی النقد الادبی بین النظریه و التطبیق، اسکندریه: منشاه المعارف، ۲۰۰۰م.
- موسی، أنور عبدالحمید، علم الاجتماع الادبی منهج السوسیولوجی، فی القراء و النقد، لبنان، بیروت: دارالنهضه العربیہ، ۱۴۳۲هـ/۲۰۱۱م.

منابع فارسی

- آقازینالی، زهرا؛ آقا حسینی، حسین، «مقایسه تحلیلی کنایه و آیرونی (Irony)، در ادبیات فارسی و انگلیسی» فصلنامه علمی پژوهشی کاوش نامه، سال نهم، ش ۱۷، ۱۳۸۷، صص ۹۵-۱۲۷.
- احمدی، بابک، خاطرات ظلمت: دربارہ سه اندیشگر مکتب فرانکفورت والتر بنیامین، ماکس هورکهایمر، تئودور آدرنو، تهران: مرکز، ۱۳۸۷.
- آراسته خو، محمد، نقد و نگرش بر فرهنگ اصطلاحات اجتماعی علمی، تهران: چاپخش، چ اول، ۳۸۱.
- باتامور، تام، دبستان مکتب فرانکفورت، ترجمه: محمد حریری اکبری، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۷۲.
- بودون، ریمون، بورکیو، فرانسوا، فرهنگ انتقادی جامعه شناسی، ترجمه: عبدالحسین نیک گهر، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۵.
- پارسایی، مریم، بررسی ساختار و مضمون رمان عوده الروح از توفیق حکیم، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹.

- پاینده، حسین، گشودن رمان، تهران: مروارید، ۱۳۹۲.
- پیری، علی، مکتب فرانکفورت و بسط نظریه انتقادی، پایان نامه کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹.
- دسوان، آبرام، درآمدی به جامعه‌شناسی انسانی، ترجمه: جعفر نجفی زند، تهران: دوران، ۱۳۸۲.
- کانرتون، پل، جامعه‌شناسی انتقادی، مترجم: حسن چاوشیان، تهران: کتاب آمه، ۱۳۹۰.
- لوونتال، لئو، رویکرد انتقادی در جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه: محمدرضا شادرو، تهران: نشر نی، چ دوم، ۱۳۹۰.
- مارکوزه، هربرت، انسان تک‌ساختی، ترجمه: محسن مویدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- نجاتی، غلامرضا، جنبش‌های ملی مصر، تهران: انتشار، ۱۳۶۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی